



مقدّر علی خان عرف عبدالکریم و

کریم شاہ بہادر برادر بادشاہِ خلدکلیان شیخ سلطان شہید درمشتاد و دو سالگی در سنہ ۱۲۳۳ ہجری برتیب من پوستاند

هر دو دولت مند مطیع نظر دور بین فرموده با حضار لشکر قیامت اثر
 فرمان داد و بایام معدود چون ساز و سامان عرب پیراسته و لشکر
 نمرت پیکر زیر لوای آسمان سای آراسته شد و بخشبیان
 عظام عرض سپاه رزم خواهد دیده افراد موجود است سپاه بنظر
 اقدس گذر آیندند واضح گردید که دوازده هزار سوار رساله خاص
 و بیست و دو هزار سوار یغماگر و پانزده هزار سوار مسلح دار و بیست
 و چهار هزار سپاهیان بار تهور شعار سوای افواج راجگان سعادت
 آثار بر آستان دولت حاضرند پس در ادا سظ ماه رجب
 سنه یک هزار و یک صد و نود و چهار هجری نواب هلال رکاب
 با آن افواج قاهره و هفتاد ضرب توپ قیامت آشوب و چند
 هزار اشتر محموله زنبورک و بان و چند هزار جزائل بردار ماتید بحر
 زخار بطرف آرکات موج زن گردید و از معبر حکم عبور فرموده
 در نواحی کلسپاک قبه بارگاه باوج ماه برافراخت و شاهزاده کهبین
 نواب مندر علی خان بهادر عرف نواب عبدالکریم بهادر را
 با فوج سواران یغماگر بطرف محمود بند روانه فرمود و خود بدولت
 و اقبال از آنجا نهضت فرموده کوهچه ترنامل را از دست محافظان
 ناظم آرکات بر آورد پس از ان قلعه چیت هته را از قبضه
 تصرف کریم بخش نام قلعه دار بعد محاصره و زد و خورد دستخلف
 ساخت و ازین مقام بیست فرجام شاهزاده و الاشان

طیوسلطان را با فوجی قوی به تسخیر آردلی و تهری نام زد فرموده
 خود با فوج بیکران و توپخانه آتش فشان لوای آسمان سای
 سمت شهر آرکات برافراخت و بمنزل مقصود قایم شده
 باطراف غالب پوره مضرب جیام اقبال نموده حصار عالم پناه
 را محاصره در آورده غلامان جان نثار و فدائیان شیرشکار را برای
 آراسن مورچال و دمدمه و ساباط حکم محکم صادر فرمود و اندرون
 قلعه نایب آنصوبه که بخطاب راجه پیر براسیاز داشت و دیوار
 حصار عالم پناه که محافظ شهر است بنا نهاده اوست و نجیب خان
 سالار جنگ بهادر با پنجهزار سپاهیان بار و دویزار سوار و چهار
 صد مردم اشرف دار الاماره را بنه خایر ماکولات و آلات
 حرب مملو ساخته آماده رزم و پیکار گشتند و علاوه آن سه هزار
 کس از سکنای شهر که عیال و اطفال در شهر داشتند باقتضای
 پاس حرمت فدائی و ارگم جان سپاری بسته پیش
 نایب صوبه جمع آمدند و از انعام نقود و خلع خوشدل شده بر برج
 و باره حصار بر آمده دست جرات کشادند و پای ثبات افشردند
 و دکامی آتش زبان کوله و بان از طرفین تگاپو آغاز نهادند چون سخن
 بدینجا رسید برای شادابی سخن و درستی سلسله عبارت
 برخی از روداد شکر نهرت پیکر شاه زاده عالم و عالمیان جناب
 مستطاب طیوسلطان و شاهزاده و الامناقب نواب

صفدر علی خان بهادر نوشتن فرودت افتاد بر برای بیضا ضیای
 متفحصان اخبار ستر نمائند که چون ادل شاهزاده که بین از حضور
 پدر و الاقدر شرف رخصت یافته محمود و بندر شتافته
 بی محانت و مزاحمت غیر می به ایلغار ناخت و وقت
 شب فایز منزل مقصود گردیده معوره مذکور را که باجا و ادای تجارت
 ذوالاقتدار بود محاصره نمود و خانهای سوداگران بخار و ب غارت
 پاک رفته بسته های اقمشه الوان و امتعه نوادر دوران و غریبه های
 سیم و زر و درجه های مروارید لعل و یاقوت و گوهر را مشرف
 گردید و اثاث البیت خانه محمد مکرم نام سر حلقه اهل تجارت
 را که سه منزل جهانه پراز متاع گران قیمت از بنادر و ولایت
 دور دست بصرف چند کر و تر رویه طلبیده نگاهداشته بود و سی
 و پنج زنجیر فیل گران بهاد و شصت راس اسپان پیگو که گوی
 سبقت از مصر می بودند بسته های قماش کشمیر و بنگاله
 و بنارس و چین و برهان پور و پچهلی پتن که دیده روشن فلک
 از دیدن آن خیره می شد بانکل بحیطه ضبط آورده و بر پشت
 اقبال و اشتران و گاوان و عرابه بار کرده و محمد مکرم مذکور را مع
 اثاث مذکور خانه اش اسیر نموده طبل مراجعت کوفت و سالما
 و غانما بحضور پرنور نواب مستطاب سعادت زمین بوس
 در یافته سرمایه مفاعرت اندوخت و مهین پور خانان عظیمت

و سلاطین و دوستان شوکت که سمت آرنی بسمنده آهوتنگ
 را سبک عنان فرموده بود چون سواد مقام سطور مطرب
 سوادق جاه و جلال گردید بهادران رزم دوست را برای محاصره
 قلعه فرمان داد و بدر الزمان خان بخشی حسب الامر قضا جریان
 در یک روز و مدتی رفیع بسته و توپ قلعه شکن بالا برده چند
 گلوله توپ بطریق رقعہ دعوت از طرف مهتر عزرائیل
 پیش حسین علی خان قلعه دار و تابعانش ارسال نمود قلعه دار
 مذکور که صورت میدان جنگ را گاهی در مرآت خیال هم
 مشاهده نکرده بود. بمجرد نزول گوا لیل دل از دست داده با کلید
 قلعه شناخته و سه از پانثناخته پیش بدر الزمان خان حاضر شد
 و همراه آن بهادر سعادت ملازمت شاهزاده هما یون طالع
 حاصل نموده بعرض برداخت که چون در قلعه سادات بسیار
 متمکن اند نظیر حفاظت ناموس شان قلعه تسلیم ملازمان عالی
 نمودم والا تا سلامتی من افتتاح قلعه ممکن نبود شاهزاده جوان
 بخت والا گهر بریاوه گوئی و ژاژ خانی او متبسم شده او را بموکلان
 سپرد و در قلعه تهمانه مستحکم از مجاهدان رزم خواه قایم فرموده و سیدی
 امام نام شخص معتبر را بنجامت قلعه داری نواخته نواحی تبری جولان گاه
 هیونان گیتی نورد ساخت و قلعه دار آنجا هم که در جگر داری بر حسین علی
 خان تفویضی است پیش از آنکه صدای توپ موجب

تشویش و ماغ کردد قلعه باولپای دولت تسلیم نمود و از محنت
محافظت قلعه برآسود پس از آن شاهزاده فیروز بخت قلعه
تر واپور و گاو دکا و یرمی پاک کسخر فرموده و تمهات نجات قوی قایم نموده
بطرف اردوی ظفر قرین طبل مراجعت کوفت ؛



ذکر تشریف آوری جنرل منرو صاحب بهادر از ملد راس
سمت کنچی و ورود کرنیل بیلی صاحب بهادر از طرف
منگل گری و خرامیدن کرنیل صاحب بهادر ازین دنیای
فانی به بهشت جاودانی و تسخیر فرمودن نواب کامیاب
قلعه آرکات را بعنایت یزدانی و اسیر شدن شکوه الملک
نصیر الدوله عبد الوهاب خان برادر نواب محمد علی خان
والاجاه برکوه چند رگری بقدرت ایزد سبحان با دیگر
سوانح که در همین سال روی نمود ؛

چون بیادری افضال ایزدنی مثال و تأید اقبال قلاع منبعمه و رفیعمه
متعلقه ملک پائین گهاٹ بمصرف اولپای دولت نواب
حیدر علی خان بهادر در آمد و از تضییق محاصره کار بمحصوران قلعه آرکات
هم هر روز تنگ تر میشد نواب محمد علی خان والاجاه که در قلعه دیگر
دور از دارالاماره بسرمی بردتاب مقاومت در خود طاق دیده
بمحصور صاحبان عالیشان انگریز بهادر زاپه نالیها نموده استعانت

جست و صاحبان والا عزم جنرال منرو صاحب بهادر را با شش هزار سپاهی و یک هزار و پانصد ترک سوار و دو پلتن گوره شرف رخصت بخشیدند و چون در آن ایام نواب بسالت جنگ ناظم ادھونی از اندیشہ ترک نازشکر نواب حیدر علی خان بہادر تعاقب کوپور را برای مصارف لشکر قاہرہ انگریز بہادر تفویض نموده بود و کرنیل بیلی صاحب بہادر برای انتظام آن ملک نہضت فرمودہ مگر پیش از آن کہ قایم بمنزل مقصود شود در اثنای زاد خیر تشریف آوری جنرال منرو صاحب بہادر استماع فرمودہ با سہ پلتن سپاہیان رزمخواہ و چہار صد جوانان شمشیر زن ولایت و ہشت ضرب توپ سمت آرکات معاودت نمود چون منہیان این خبر بسمع نواب بہادر رسانیدند شاہزادہ جوان ظالع با سواران خاص و ساحداران باختصاص و چہار ضرب توپ برای مقابلہ کرنیل صاحب موصوف دستوری یافت و سواران یغما گردان داران بسرکردگی سیدی ہلال کہ از زمرہ عمائد و مرد شجاع بود فرمان شد کہ با طرف لشکر قاہرہ جنرال منرو صاحب بہادر ترک تازی نمودہ باندہ ادرس ساعی جمیلہ بر روی کار آرد و اگر فوجی دیگر بطریق کہکبک رسد جنگ را آمادہ باشد چون شاہزادہ رسیم صلابت را با فوج کرنیل صاحب بہادر در سواد آبادی ستویز

مقابله دست داد خود شروع جنگ بشیلک توپ و تفنگ کرده
سواران را حکم فرمود که گرد پیش لشکر انگریز بهادر از هر طرف
که توقع رسیدن رسد باشد چپادل انداخته دست یغما برکشایند
چنانچه سواران تیر، جلو چنان بانسداد طرق و شوارع کوشیدند که
توقع رسیدن ماکولات بانگل مفقود گردید مگر کرنیل صاحب بهادر
ازین همه رنج و تعب بمقتضای شجاعت ذاتی که از بد و فطرت
نمخرواست و الاصفات آنجماعه اولوالعزم است مطلق هر اسی
بخاطر راه نداده عازم جنگ شده بفاصله شش کرده از قلعه کنچی
رسیده دایره فرمود و از حالات عسرت اذوقه و هیبه و گاه بخدمت
جنرال منور صاحب بهادر اطلاع قلمی فرمود جنرال صاحب موصوف
بمجز و مطالعه مکاتبه یک پانچن مکمل و چهار کمپنی سپاهیان تازه زور
از لشکر خود مستحب فرموده مع سامان رسد و باروت و گول
و دیگر ضروریات از ماکولات و شروبات روانه فرمود و خود هم
عزم ملحق شدن بکرنیل صاحب مصمم نمود مگر چون شعبده بازی
تقدیر گنجایش پذیر ضمیر کسی نیست چنان اتفاق افتاد که بعد
رسیدن سپاه کمکی و اذوقه لشکر کرنیل صاحب بهادر را تدبیر شبگیر
زده رسیدن به کنچی که چندان بعد مسافت نداشت بخاطر
نگذشت و نظر بر آرام سپاه رزم خواه خود هما گنجا مقام فرمود لیکن
چون جاسوسان این خبر بنواب حیدر علی خان بهادر رسانیدند

فکر آنطرف مرتجع بر جمیع مقاصد داشته محاصره آرکات معطل
داشت و پنجهزار سوار برای غارتگری ملک را بجان نواحی آرکات
تعیین فرموده خود با تمامی فوج دریا موج ایلغار کرده وقت دمیدن
سفیده صبح چینیا که کرنیل صاحب بهادر طنبور کوچ نواخته عازم
کنجی بود در میدان رسیده به بهادران جان تشار حکم داد که فوج
انگریز بهادر را از چار سوا احاطه کرده راه رفتن بسست کنجی
سد و سازند. بمجرّد صدور حکم قضا شیم غلغله در زمین و زمان
افکنند و سرتیغ و سنان نیزه بعزم خونریزی بلند کردند ؛

نظم

چو شد صبح تو اب گردون جناب	علم زد در آن دشت چون آفتاب
بر آراست برتن سلاح نبرد	پراز شور شد لنبذ لا جور و
ز بار کسمندش بمیدان کین	خم افتاد در پشت گاو زمین
وزان سوی کرنیل صاحب وقار	تنگاور برانگیخت در کار زار
بر آشفست آن میر عالی جناب	ز مرمر گرد برد اندر شتاب
بفرمان او جهاد فوج فرنگ	کشیدند صفهای کین بی درنگ
بفرید کرنیل در پیش صف	نهنگی بزیر اثر دای بکف
دو شکر بمیدان کین آمدند	ز غیرت جبین پر ز چین آمدند
جوانان بمیدان کشیدند صف	داده بر آمدند هر دو طرف

چو غریبه توپ و مان در مصاف . بلر زید سیر غ در کوه قاف
 چو زنبورک جان ستان شور کرد . تن هر دلان شان زنبور کرد
 خدنگ بر کر گسین وقت جنگ . پس و پیش بران چو خیل کلنگ
 روان بان نادر هوایی حساب . بر جم شیا طین چو تیر شهاب
 بنا دیق مردان عالی دماغ . صدا متقل داده چون خیل زاغ
 ز خون دلیران بمیدان جنگ . سر اسر زمین گشت بیخاده رنگ
 القصه دران آشوب گاه رشک . محشر سپاهیان شکر انگریز
 بهادر جنگی که تا کسرخ کار نامد رستم و اسفند یار باشد بظهور رسانیدند
 و قریب سه هزار کس از بهادران صف شکن شکر نواب
 حیدر علی خان بهادر را شربت مرگ چشایندند مگر کرنیل صاحب
 بهادر هر چند عزم نمود که جنگ کنان خود را تا معموره کنجی رساند لیکن
 چون محمد علی مکیدان دشمنخ الفربا فوج قوی و موشیر جانی فرانسیس
 با جوانان بار و موشیر لالی فرانسیس که از پیش بسالت
 جنگ ناظم ادهونی بر خاسته آمده بحضور مقدس نواب عالی
 جناب رسیده باد و هزار سپاهیان بار و پانصد گناه پوشان
 و یکصد و پنجاه سوار از قوم الیمان در زمره ملازمان مسلک بود از
 چهار طرف هجوم آوردند و به شلک اتواب و بنا دیق و آتش
 دنبال داربان شور قیامت برانگیختند مردم بسیار از فوج انگریز
 بهادر مجروح و بیروح شده سه فرودی ابد دختند و کرنیل صاحب

بهادر در پناه بانعی با باقی ماندگان پامی شجاعت استوار داشته
 و متحمل این صدمات شده بجواب و همی این همه افواج می پرداخت
 درین اثنا گوله توپنی در ذخیره باروت لشکر کرنیل بهادر که در پناه
 درختان بر عرابه بار بود رسیده آتش فتنه بر افروخت و شعله
 زن گردیده خرمن وجود بسیاری از جوانان کار آمدنی پاک بسوخت
 کرنیل صاحب بهادر چون معاینه فرمود که آتش فتنه انگیزخته و شیرازه
 جمعیت سپاهیان گسیخته شد بادی قوی پابد امن صبر پیچیده
 سپاهیان باقی مانده را جمع ساخته تقیه شاک انداختن می کرد
 که ناگاه موشیر جانی و موشیر لالی فرانسپسان با فوج خود هجوم آوردند
 و کرنیل صاحب بهادر اسیر سر پنجم تقدیر گشت چون میدان
 جنگ از وجود آن بهادر با نام و ننگ خالی گشت سواران یغماگر
 از لشکر نواب حیدر علی خان بهادر از جوانب ناخستند و بسیاری
 را بقید اسیری آورده اهل بنگاه و تمامی لشکر غارت ساختند
 نواب بهادر بعد دست داد این فتح نمایان شاد یانه نواخته بطرف
 لشکر جنرال صاحب بهادر که در سواد کنچی سرداق جاه و جلال
 بر پاداشت نهضت فرمود و بفاصله دو فرسنگ شتافته بارگاه
 باوج مهر و ماه بر افراخته سواران یغماگر را برای انسداد طریق رسد حکم
 فرمود اما چون خبر اسیری کرنیل بیلی صاحب بهادر و پامال شدن
 لشکر همراهی وی سمع عالی جنرال صاحب بهادر رسیده با فوج

قلیل با آنچنان لشکر کثیر در آویختن و جوانان کار آمدنی را ناحق در کام
 نهنگ انداختن از آئین شجاعت و کار دانی بعید تصور فرموده
 و جنگ را بر وقت قابو منجم داشته بتوزک شایسته شب هنگام
 بطرف جنگل و بیشه طبل کوچ نواخت و یغماگران لشکر
 نواب حیدر علی خان بهادر که باستمع این خبر تعاقب شتافته
 بودند بی میل مقصود معاودت کرده بار دوی معلی پیوستند نواب
 بهادر چون بمیزان عقل سنجید که حال بعزم رزم جنریل صاحب
 بهاور قصد کردن سودی ندارد روز دوم از آنجا کوس نهضت بلند
 آوازه ساخته باز شهر آرکات را محاصره فرمود بهادران حسب الحکم
 اقدس به بستن دمدمه و سابطا کوشیدند و از ریزش گوایل
 قلعه شکن و بانهای آتش افکن روی هوارا پوشیدند محصوران
 خسته جان در آن حالت اضطراب که شعله بجان و کار دباستخوان
 رسیده بود جگر داری را کار کرده بدفع حمای البرز شگاف
 می کوشیدند و از ضرب گوله و بان سینه دار اسپر تیر قضا ساخته شربت
 و اسپین می نوشیدند و کمپنی سپاهی که تربیت یافتگان لشکر
 جلالت اثر انگریز بهادر بودند بر فصیل قلعه پای ثبات افشوده
 چنان جنگ رستمانه می کردند که دیده نظار گیان از مشاهده چابک
 دستی شان خیره میشد و درین جنگ نواب حافظ علی خان
 که بدامادی جناب مستطاب نواب معلی القاب شرف

اختصاص داشت بروضه رضوان خرامید و دیگر چند مردار نامی و سواران
 و پیادگان کار آمدنی هم شربت شهادت چشیدند و از محصوران
 سید فریدالدین خان که کوتوال شهر و آنصوبه بود و بحلیه شجاعت
 آراستگی داشت داعی اجل را لبیک اجابت گفت آخر
 چون ایام محاصره سه ماه کشید و از بیرون کسی بمد و قلعه گیان نرسید
 و آلات عرب هم بنهایت انجامید و دیوار قلعه هم بضراب
 گوالیل مشبک و منهدم گردید شبی نواب و الاجناب
 بکمال غضب بهادران لشکر را قدغن بلیغ برای تسخیر حصار
 فرمود و آنجماعه جان نثار زوبان نامی استوار بر فصیل و کنگره حصار
 استوار کرده بالای فصیل برآمدند و محافظان برج و باره را علف تیغ
 بید ریغ نموده اچنا پندت رامه عیال و طفلان بدام اسیری
 کشیدند و ارشد بیگخان و حسینی یار خان سردار شریف زادگان
 شهر که برای مدد اچنا پندت فراهم شده بودند و سید حمید کمیدان
 و دیگر چند کس که اعزه و متشخص بودند بقید افتادند مگر نجیب خان
 با سپاهیان انگریزی در قلعه ارک در آمده ابواب را سد و کرده
 آماده جان سپاری نشست علی الصباح چون نواب معالی
 جناب قرین خوشدلی و شادمانی داخل شهر شده حکم منادی صادر
 فرمود که کسی از لشکریان و یغماگران دست بمال و ناموس رعایا
 و جمیع سکنه قلعه دراز نکند بعد انقضای دو سه روز یکی از معتمدان

معه قول نامه امان جان و ناموس پیش نجیب خان دست کرده
 سپاهیان انگریزی رفته و با ستمالت پرداخته بحضور عالی حاضر
 آورد و نواب والا جناب پاس قول نامه خود آنهمه را با اعزاز و اکرام
 شایسته شرف رخصت بخشید و دو صد سواران بطریق بدرقه
 همراه فرمود که بچینا پتن برسانند و سید حمید کنیدان که مرد شجاع
 بود چون استرضای خاطر خود برای نوکری حضور ظاهر نمود نواب
 مستطاب او را بعطای یک منزل پالکی و خلعت خاصه و سرداری
 چهار هزار تفنگچی و چهار صد روپیه شاهره ذات بنواخت و علاوه
 آن هر کس از شرفا و نجبابی سکنه شهر جبین ارادت بر عتبه
 اطاعت سود هر یکی را فراخور قدر و منزلت بعطای خلایع و جواهر و
 نقره مواجب عذب البیان و رطب اللسان فرمود و میر محمد
 صادق را که از اولاد میر احمد خان جاگیر دار صوبه سراب بود و از مدتی
 بکو توالی شهر آرکات بسر میبرد بصاحب صوبگی آرکات
 فرق عزت برافراخت چون نواب فریدون فراز فکر رفاه حال
 رعایا و انتظام کار خانجات متعلقه قلمه مطمئن گردید شاه کریم الله
 چشتی و علی رضا خطیب و نور علی شاه متولی روضه مقدسه و مسوره
 مقبول در گاه یزدانی و خلاصه موجودات سبحانی گنجور اسرار
 حضرت منان جناب مستطاب حضرت طیوستان قدس
 سره العزیز که صاحب ولایت آند یار و از اعظم اولیای روزگار اند

سعادت قدوم میمنت لزوم بدرگاه آسمان جاه مبذول داشته
 تبرکات روضه قدسیه و تسبیح خاک پاک و یک جلد کلام مجید
 مرقومه ولایت بحضور نواب حیدر علی خان بهادر که نظر کرده
 خاصان و چراغ نور پروردسایه دامن عنایت حضرت رحمان
 بود گذرانیدند نواب قدر شناس آن بزرگ کردگان اینزدی را
 از حالات و کرامات جناب مغفور حضرت طیپوستان مبرور
 نادیر سخن در پیوست و بوقت رخصت دامن امید هر یک
 را به نقود فراوان مالامال ساخته یکصد و یک اشرفی بطریق نذر
 و شامیان زربفت مع استاد های طلا برای آستان ملایک
 آشیان حضرت طیپوستان علیه الرحمه و الغفران ارسال
 داشت و بداروغه مطبخ خاص حکم شد که اطمه لطیفه و نظیفه فراوان
 بتکلف تمام در روضه مقدسه تیار سازد و از قسم عطریات
 و گل های الوان و دیگر همه ضروریات شایسته که بوقت فاشه
 احتیاج تلاش نییچ شئی نیفتد از کار پردازان هر کار خانه گرفته ببرد
 چنانچه حسب الحکم بعمل آمد درین شانزبانی جواسبس بعرض
 همایون رسید که عبد الوهاب خان برادر نواب محمد علی خان
 و الاجاه قلعه چنور را از اذوقه و اسباب حرب انباشته و حفاظت
 بذمه دیوان خود و چند نفر اچگان موافق گذاشته خود در قلعه چند گری
 قیام ورزیده و اراده دارد که عنقریب پچینا پتن رسیده و از صاحبان

عالیشان انگریز بهادر استمداد نموده بطرف آرکات نزد آورد
 نواب والاجناب را باستماع این خبر شهادت غضب ملتهدب
 شده خواست که برای استیصال عبدالوهاب خان پای در رکاب
 اشهب امت در آورد مگر میر علی رضاخان سابقه معرفتی که
 بانخان والاشان داشت طرح شفاعت ریخته بعرض پرداخت
 که عبدالوهاب خان از برادر خود رنجیده در گوشه قناعت
 آرمیده است آن بیچاره چه قدرت دارد که اندیشه جنک
 با عساکر نصرت قرین در ضمیر بگذرانند بل یقین است که اگر
 از حضور عرف طلب بر زبان گذرد خان بدی پرمیتر پای سر
 بشتابد و سعادت ملازمت در یابد نواب والاجناب را
 بآب استمالت میر علی رضاخان آتش قهراندکی منطقی شده
 بمیر معین الدین عرف سید صاحب برادرزاده میر علی رضاخان
 فرمان قضا بر بیان صادر شد که بافوجی از دلیران صف شکن بر جناح
 استعجال شتافته عبدالوهاب خان را بحضور انور حاضر سازد و بمیر
 علی رضاخان حکم شد که بافوج همراهی خود برای گوشمال راجگان نواحی
 آرکات و انتظام ملک روانه گردد و شاهزاده والاتباع عالیمقدار را
 به جمعیت پنجهزار سپاهیان بار و ده هزار پیاده اشام و یک هزار
 سوار برای افتتاح قلاع غربی آرکات و ضبط ملک توابع آن شرف
 رخصت ارزانی فرمود چون سید صاحب باجنود قاهره سرگرم

خدمت مأموره خود شد اول بقلمه چنور رسیده بمکامه پرواضت
 و قلعه دار را برای سپردن قلعه پیام داد چون قلعه دار عذر عدم اجازت
 عبد الوهاب خان در میان آورد سید صاحب روز دیگر دامن
 شجاعت بر کمر بست استوار کرده راه بالادوی پیشش گرفته
 چنان معنی مردانه بکار برد که کار بالاروندگان بالا گرفت و بالا نشینان
 بظرب تیغ و سنان و شلک بناویق آتششان از اوج رفت
 بحفیض نیستی افتادند و آن حصار فلک آثار که افتتاحش باین
 سرعت از اندازه فهم و فهم متجاوز بود مفتوح گردید سید صاحب
 بعد این فتح نمایان تمامی اموال و آلات عرب بشرف خود
 آورده و قلعه دار معتد در قلعه گذاشته گرم و گیرا بست قلعه چند گرمی
 شتافت و در سواد آبادی که در دامن کوه واقع است نصب
 پیام احتشام نموده رقعہ بخان محصور تنظیم ایهای حاضر شدن بحضور
 نوشت از آنجا که خان ذیشان را با سماع خبر وحشت اثر
 ستخر شدن قلعه چنور طایر حواس از آشیانه دماغ پریده بود
 و شیران صاحب اقتدار و اختیارش بمشاهده بوقلمونی روزگار
 و مطالعه صفحات ادبار سر بکنج خموشی کشیده ناچار خان امارت
 نشان از اهل حرم استشاره صلح و جنگ نمود و در تحریر جواب
 مکاتبه سید صاحب احوال فرمود روز دیگر چنان اتفاق افتاد که
 چند کس از شکریان سید صاحب که برای همیشه بدامن کوه

رفتند و چند تن از سواران نیز مستجوی گاه و دانه زمین برابرش
کشیده و بچولا نگری در آمدند قلعه دار ساده لوح چون از فراز قلعه سواران
و پیادگان را مشاهده کرد حیل بر یورش کرده گلوله توپ از حصار
بر آنها انداخت پس وقوع این حرکت که منافعی آثار صلح بود
بر طبع سید صاحب بهادر ناگوار آمده عرض داشت متفهمش بقی
ورزیدن عبدالوهاب خان ارسال حضور انور نمود و توپلی کلان
بر یکی از قلع رفیع جبال بر آورده گلوله سرداد آن گلوله قلعه شکن
در دن عرم سرای خاص خان رفیع المکان افتاده لرزه بر اندام پردگیبان
تنق عفت انداخت و گوله دیگر بر بام مطبخ رسید و دستف
را منهدم ساخته گرمی دیگر شجاعت خان را سرد ساخت
خان عالیقدر از وقوع این واقعه بایام و معاینه جرز و فرغ استورات
عریم دولت برض خفتان مبتلا گردید و چون مریض سکنه از
حس و حرکت باز مانده پابر سترده هوشی در از کشیده نخته
سرداق عفت آن خان عالیقدر چون خانصاحب را مانند چراغ
بمقدم در حالت نفس شماری دید النامسی از طرف خود
بدین مضمون نوشت پیش سید صاحب بهادر فرستاده که اگر
مدعا بگیرتن قلعه و ملک مقبوضه ما است حاضر است مگر چون
مزاج خاوند ما از جاوه اعتدال منحرف است به توپ بچیلن حکم باید
داد تا از صدای توپ دماغ او را پریشان تر نسازند چون آن

مکاتبه رسید صاحب رسید بجواب قلمی ساخت که بغراغ
 خاطر تشریف باید آورد نوعی در پاسداری عزت و عمرت شما
 فرو گذاشت نخواهد شد بعد رسیدن این مراسم خان جلالت
 نشان مع عیال و اطفال خود از قلعه بیرون فرامیده در لشکر
 صاعب رسیده در خیام عاحده بر بستراحت تکیه زد و رسید صاحب
 قلعه دار امانت شعار در قلعه گذاشته و اموال بحیطه ضبط در آورده مع
 خان رفیع مکان و جمیع لواحق او طبل مراجعت نواخته در حضور
 اقدس نواب عالی جناب فایز شده سه مایه مفاخرت
 اندوخت و نواب معالی القاب خان سمو الملکان را مع تبعه
 و لحقه بدرقه معقول همراه داده روانه سریرنگپاشن فرمود و شاهزاده
 جوان طالع پیر تدبیر که از حضور عالی شرف رخصت یافته بود در عرصه
 یک ماه قلعه ماهی مندرل و کیلاس گده مفتوح ساخته بالشکر
 فرادان و آلات حرب بنی پایان بطرف ساتگده که در هفت
 اقلیم شهور است دوم ساوات با هفت اتم و ذات
 البروج می زند عنان عزیمت معطوف داشت و بمکاذی قلعه
 در میدان وسیع سواری فیل چون مهرانور که از کوه خاور طلوع
 نماید خیره ساز دیده بد بینان شده توزک سواری بکمال جاه و جلال
 جلوه گر فرمود ؛

نظم

سواران اسپان تازی نژاد بسرعت گرو برده از تند باد
 ز سهم سواران زرین رکاب ز ره پوش گردیده ماهی در آب
 سنان های نیزه بر دی هوا چو انجم درخشان شده بر سما
 علم های سرخ و سفید و سیاه بگردانده رنگ از رخ مهر ماه
 به بسته بهر توپ گلگون لوا چو آتش فشاند لب از ده
 ز خیل جوانان بندوق بند فزوده در آن دشت رونق دو چند
 قبا های رنگین بمیدان جنگ چو ابر بهاری شده رنگ رنگ
 در خشیدن چار آئینه ها شده صیقل زنگ از سینه ها
 کمان کیانی یلان کرده زه به ابروز کین بر فلکند گره
 بدوش یلان میره ده ارش سناها بسم یافته پرورش
 درخشان بناذیق زهر آبگون چو ماری که از پوست آید بر دون
 چون سواری شاهزاده رستم صلابت در آن میدان وسیع
 باین دیده و صلابت نمودار گردید اگر چه ولی محمد خان قلعه دار آن
 حصار فلک آثار و سید محمد دم رساله دار و محمد مولا که از معتد ان
 نواب والا جاه محمد علی خان بهادر باد و هزار سپاهیان بار
 مامور بودند قلعه از اذوقه و احیای معور بود مگر از معاینه کوکبه جاه و جلال
 شاهزاده رستم شکار رنگ رو باخند و حفاظت جان خود را

بر صیانت قلعه مقدم و مرتجع دانسته پیش از آنکه نوبت
 بشمشیر رسد سپهر انداختند و بی آنکه وسیله انگیزند خود معه کلید
 قلعه پرورد دولت سرا حاضر آمده با ولیای دولت قاهره واسپردند
 و از عنایت خاص بنوید جان بخشی سرفراز شدند پس شاهزاده والاتباع
 یکی را از معتدیان جان نثار معه جوقی از پیادگان بحفاظت قلعه گردون
 آثار گذاشته متوجه تسخیر انبورا گده که از آنجا بمسافت سه کرده
 واقع بود هیون جهان نورد در ایترنگام فرمود اگر چه در عصاره یکی از سران
 سپاه انگریز بهادر با معدودی از سپاهیان سکن داشت و اذوقه
 هم ذخیره نبود مگر از آنجا که این جماعه شجاعت نهاد قلعت فوج خود
 را بنظر نیاروده بر سپاه کثیر حمله میفرمایند آنصاحب رستم جگر
 با همان چند سپاهی آماده رزم گشته پانزده روز داد تهور و قلعه داری داد
 و آخر کار چون دیوار حصار بضراب گوالیل بنی شمار منهدم گردید
 صاحب منخرالیه پیش ازین همراهیان خود را با آتش سوزان
 انداختن مصلحت ندیده قلعه را تسلیم نمود شاهزاده کیوان منزلت
 قلعه داری تفویض زمین العابدین خان نایب داماد اسدخان همکری
 فرموده و طبل مراجعت نواخته سعادت پای بوس پدر خود شبیه
 وقار رسید و از آنجا که نقش پذیر لوح خاطر خاطر نواب بهادر بود که
 هر طرف که شاهزاده اقبال مند سمند گیتی نورد همیزمی کند شاهد فتح
 در مرآت تمنا روی نماید تا نیا حکم شد که برای کمک محمد علی کمبده ان

عازم شده در تسخیر قلعه رای ایلورته پیر فرادان و کوشش بنی پایان
بکار برد اگر چه بسیم گرامی شاهزاده بهادر زبانی منهبیان مفصل
رسیده بود که در آن قلعه کرنیل لانگ صاحب بهادر پامی ثبات
افشوده و قلعه را با کولات و مشروبات و آلات عرب
و پیکار پر کرده است و تا که تمامی اردوی ظفر قرین جاوه پیمای آنطرف
نشود محاصره آن قلعه متعذر است مگر چون از حکم قضا شیم گزیر نبود
تا آنکه هنوز گرمی زمین از پشت اسپان محنت کشیده فرو نشده بود
باز سامان سفر آراستہ نوره و محمد علی کمیدان را مع فوج
همراهی او قرین رکاب سعادت داشتہ است رای
ویلورث تافت چون کرنیل صاحب بهادر از ورود شاهزاده
و التبار خبر یافت فی الفور سپاهیان قادر انداز را بر کوه ساجره کوجره
و مرتضی گره تعیین داشته و اتواب صاعقه بارور پناه سنگستان
تعبیه نموده چنان جنگهای رستمانه نمود که هیچ نوع کمند پیر بندر
تسخیر نتوانست رسید و اگر چه محمد علی کمیدان مکرر حمله های مردانه
نمود و خواست که بر کوه ساجره به زردبان سعی صعود نماید اما از شدت
شلک بناویق و اتواب بالا رفتن کار میسر نشد شاهزاده والا
تبار چون افتتاح آن قلاع را بنی رسیدن افواج دیگر و توپ های
کلان متعذر دید بحضور نواب والا جناب عرض داشت نمود
نواب روشن ضمیر آن نور دیده شوکت را دور از نظر داشتن

و مردان کاری را پروانه دار بر آتش انداختن مصلحت ندیده پروانه
 کرامت نشانه در باب مراجعت صادر فرمود و بسردار
 سواران یغماگر حکم شد که سه صد سوار همراهی خود و یک هزار سپاهیان
 احشام تعیین آن جبال دارد تا بزودن راه رسد میگو شیده باشند
 و پس از آن نخیر ملک جنوبی آرکات منظور خاطر اقدس
 شده رستم علی خان با دو هزار سوار و دو هزار پیاده کمر ناکمی و یک هزار
 سپاهیان بار بافتتاح کوهستان پنجگی دستوری یافت در روشن
 خان دسته دار حسب الامر و الا با دو هزار پیاده و یک هزار جوانان بار
 و یک هزار سوار خوش اسپه به نخیر کوه موکل نام زد گردیده
 بد آن طرف بشتافت و با جماعتی که همراه داشت غربی قلعه در میدان
 سطح فرود آمده بمسطر جوزف که از طرف سرداران عالیشان
 انگریز بهادر بقلعه داری مامور بود پیام فرستاد که اگر بانواب حیدر علی
 خان بهادر مسلک اطاعت پیماید و قلعه تفویض نماید مثل موشیر لالی
 بطلای مناصب مناسب و جاگیر لایق سرمایه کامرانی خواهد اندوخت
 مگر صاحب منخرالیه حمیت مردی را کار فرموده مطلق پیام صلح را
 بگوشش رضا جان داد و با جوانان قوی دل آماده جنگ شد روشن
 خان چون باب صلح را بسته یافت آبادی دامن کوه را با آتش
 غضب فاگستر ساخت و برین اکتفا نکرده عیال سپاهیان
 محصور که در قریات دامن کوه قیام داشتند بقتضی اسیری آورد